

سلطان و دلچک ...

از: حسین نوربخش

مفهوم دلچک:

کسی که در دربارهای قدیم کارهای خنده آور برای تفریح دیگران می کرد. فرهنگ فارسی

نام مسخره‌ای که طلحک نامیده می شد و هر شخص مسخره را نیز گویند. فرهنگ نفیسی سلطان محمود غزنوی نیز مانند سایر پادشاهان ایرانی و خارجی در دربار خود دلچکی داشت که از نام و لقب حقیقی او به درستی اطلاعی در دست نیست و در داستان‌های چندی که از او به یادگار مانده است به اسامی طلحک، تلخک، دلخک، تلخک، و بالاخره دلچک نامیده شده است.

به نظر می رسد این کلمه در اصل تلخک بوده که به مرور زمان و در اثر کثرت استعمال به صورت دلچک در آمده است. دکتر محمدجعفر محجوب، استاد سابق دانشگاه در مقدمه کتاب کریم شیرهای، اثر نگارنده در باره پیدایش لفظ دلچک و به خصوص اسم دلچک سلطان محمود غزنوی چنین نوشته است:

«... در بسیاری از کتاب‌های بسیار قدیم عربی و فارسی لفظ تلخ فارسی معرب شده و به صورت «طلخ» و به همان معنی تلخ فارسی آمده است و چنانچه می دانیم لفظ «ط» در عربی تلفظی بسیار نزدیک به «د» دارد. ظن نزدیک به یقین بنده این است که نام مسخره سلطان محمود یا بهتر بگویم لقب و نعت او «تلخک» بود و این لقب را از جهت تسمیه به ضد و بر اثر شیرینی و شیرین سخنی به او داده بودند، منتهی تلخک به صورت معرب آن یعنی طلخک در نسخه‌ها نوشته شده و چون قدما در گذاشتن نقطه اهمال می کرده و بی نقطه خواندن و نوشتن را نشان فضل خود می دانسته اند کم کم معنی اصلی تلخک (طلخک) از خاطرها فراموش شده و در موقع طبع لطایف عیب نیز این لفظ بی نقطه و به صورت «طلحک» چاپ شده است منتهی لفظ واسطه «دلخک» که مصطلح عصر قاجار بوده و در آن «ط» به «د» بدل شده اما «خ» به صورت اصلی

مانده است ما را به صورت اصلی کلمه رهبری می کند.

لفظ «تلخک» که در اصل لقب مسخره محمود بوده برای همه مسخرگان علم می شود و در طی قرن‌ها به صورت «طلخک» و «طلحک» و «دلخک» و سرانجام «دلچک» تغییر شکل می دهد. اما اصل واژه همان است که گفتیم و تناسب معنی تلخک با مسخره و مسخرگی و تقلید و مقلدی از پس روشن است به برهان و بیان احتیاج ندارد. به مناسبت روزهای شادی آمیز عید نوروز چند داستان منسوب به دلچک سلطان محمود غزنوی را برای انبساط خاطر خوانندگان گرامی ذیلاً تقدیم می کنیم:

● تن پوش مبارک

معمول بر این بود که در روزهای عید سلطان محمود به دست خود به تمام درباریان و امرا خلعت می داد، چون نوبت به دلچک دربار رسید گفت:

پالانی بیاورید و به او بدهید!

فوراً پالانی را در پارچه پیچیده تسلیم دلچک کردند، وقتی درباریان و بزرگان خلعت‌های خود را پوشیدند و به حضور پادشاه آمدند دلچک نیز پالان‌اهدایی را به دوش گرفت و همراه آن‌ها وارد مجلس سلطان شد و در مسیان بهت و حیرت حاضران گفت:

ای بزرگان کشور و ای سران لشکر عنایت سلطان در حق این بنده از اینجا معلوم می شود که خلعت‌های شماها را از خزانه فرمود

دادند ولی به من تن پوش مبارک خودشان را مرحمت فرمودند!!

● دلچک و بدهکار

روزی یکی از آشنایان دلچک دربار برای مطالبه وجهی پیش او آمد، ولی دلچک از پرداخت پول به او خودداری کرد، وقتی مرد علت را جویا شد دلچک گفت:

برای این که هر وقت پولی از من قرض می گیری به این زودی ها نمی پردازی. مرد آشنا گفت:

من به تو قول می دهم تا سه ماه دیگر پول تو را پس بدهم.

SAMAR

قهوه و پودر کاکائوی ثمر



تهران، میدان فاطمی، ساختمان چهلستون، طبقه سوم، واحد ۳۰۳ - تلفن: ۸۸۵۴۷۳۸ - ۸۸۶۲۱۳۷

● **طلحك و لك لك**

طلحك را برای انجام كار مهمی پیش خوارزمشاه فرستادند، مدتی آنجا بماند ولی خوارزمشاه رعایتی که او می خواست نمی کرد. روزی پیش خوارزمشاه حکایت مرغان و خاصیت هر یکی را می گفتند. طلحك گفت: - هیچ مرغی از لکلک زیرک تر نیست! گفتند: - از چه دانی؟ گفت: - از بهر آن که هرگز به خوارزم نمی آید!

● **طلحك و ندیم دربار**

روزی از طلحك جرمی عظیم سرزد. سلطان او را حکم کشتن کرد و گفت: هم در پیش روی من او را گردن زنید! جلاد با تیغ برهنه گرد سر او می گشت و طلحك در زیر تیغ او به غایت مضطرب بود زیرا که به خوی سلطان محمود اعتماد نداشت و بی اعتدالی او را می دانست. یکی از ندیمان مجلس سلطان گفت: - ای نامرد مردانه باش، این چه بی جگری است؟! مردان به روزی آیند و به روزی روند. طلحك گفت: - اگر تو مردی و جگرداری بیا به جای من بنشین تا من بر خیزم! سلطان محمود بخندید و از سرگناه او درگذشت.

● **طلحك و پس گردنی**

روزی سلطان محمود از طلحك برنجید و خواست که او را چوب زند، غلامان را گفت: - به باغ روید و از شاخه درخت ارغوان چند شاخه بیاورید تا او را سزا دهیم.

است.

طلحك پوزخندی زدی و گفت: - پس در این صورت دزد را گناه نباشد!

● **جامه دلحك**

در زمستانی سخت روزی سلطان محمود چشمش به طلحك افتاد و از او پرسید: - با این جامه یک لا در این سرما چه می کنی که من با این همه جامه می لرزم؟ طلحك گفت: - ای پادشاه تو نیز مانند من کن تا نلرزی؟ سلطان با تعجب پرسید: - مگر تو چه کرده ای؟! طلحك پوزخندی زد و گفت: - هر چه لباس داشته ام همه را در بر کرده ام!

● **كفش طلحك**

روزی طلحك برای ادای فریضه نماز به مسجد رفت. از قضای روزگار روبروی مسجد کلیسایی بود، عده ای که دلحك را می شناختند خواستند با او شوخی کنند، لذا وقتی او سر به سجده گذاشت كفش هایش را برداشتند و به دهلیز کلیسا انداختند. دلحك به مشاهده این وضع پس از ختم نماز گفت: - سبحان الله من خودم مسلمانم، كفشم ترساست؟

● **كباب كلنگ**

شخصی از طلحك پرسید: - كلنگ (پرنده بسیار کمیاب) را چگونه كباب می کنند؟ طلحك گفت: - اول تو كلنگ را بگیر بعد من به تو می گویم که چطور كبابش می کنند!

دلحك گفت:

- پس سه ماه دیگر مراجعه کن تا موعد باز پرداخت پول من کمتر باشد!

● **جنسیت فرزند فقرا**

خداوند تبارک و تعالی بعد از مدت ها فرزندی به دلحك دربار داد. خبر این ماجرا دهان به دهان به گوش سلطان محمود رسید تا این که روزی سلطان از دلحك خود پرسید: - شنیده ام که زنت فرزندی زاییده است؟ بگو بدانیم نوزاد از چه جنس است؟ طلحك گفت: - قربان از چه جنس می خواهید باشد؟ از فقیر بیچاره ها غیر از پسر یا دختر چه آید؟! سلطان محمود متعجبانه پرسید: - مردک می گویی از فقیران پرسی یا دختری آید مگر از بزرگان چه آید؟ طلحك گفت: - ظالمی، ناسازگاری، بدفعلی، خانه براندازی، فاسقی، بدکرداری، فاجری، ستمکاری، پلیدی، شقاوت آثاری!! سلطان محمود بر آشفت و گفت: - کافی است، دیگر حرف نزن، خفه شو.

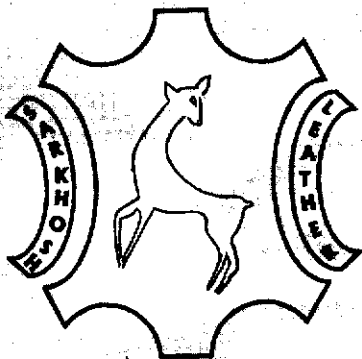
● **طلحك و دزد**

شیبی از شب ها «استر» طلحك را دزدیدند و چون خبر این سرقت به گوش مردم رسید دسته دسته به خانه دلحك آمدند تا جریان واقعه را از زبان خود او بشنوند. یکی از آنهايي که به خانه طلحك آمده بود پرسید: - این گناه توست که در مواظبت از استر اهمال ورزیدی. دیگری گفت: - گناه مهمتر آن است که در طوبیله را باز گذاشته

چرم سرخوش

تولید کننده: انواع البسه چرمی از بهترین نوع چرم
سازمان و صادرات پذیرفته می شود.

آدرس کارخانه: خیابان امام خمینی - بین نواب و رودکی - کوی فبازان - شماره ۷ - طبقه اول
کد پستی: ۱۳۴۷۸
آدرس فروشگاه: خیابان رودکی بالاتر از چهارراه وثوق - پلاک ۱۴/۱۴۱۸
تلفن: ۹۵۸۹۹۷



غلامان از پی چوب دویدند و طلحک دو زانو زده بود و جمعی از عقب او ایستاده بودند. در این حال طلحک گفت:
- بیکار نباشید، پس گردنی بزید تا وقتی که چوب بیاورند.
سلطان بختدید و او را بخشید.

● شربا بندی سلطان و طلحک

سلطان محمود روزی در فصل تابستان در کاخ خود با جمعی از درباریان تشنه بود و از هر دری سخن می‌راند، در این بین تعداد زیادی مگس به سرروی او هجوم آوردند و اسباب اذیتش گشتند. سلطان که از دست مگس‌ها ناراحت بود، روی به اطرافیان کرد و گفت:
آیا جایی هست که در آن جا مگس نباشد؟
هرکس چیزی گفت تا نوبت به دلچک دربار رسید، سلطان از او پرسید:
- نظر تو چیست تلحک؟

طلحک گفت:

- بلی هر جا که آدم نباشد، مگس هم نیست و هر جا که آدم باشد مگس هم خواهد بود.

سلطان محمود ابرو در هم کشید و گفت:

- با عقیده تو موافق نیستم زیرا ممکن است

جایی باشد که پای هیچ آدمیزادی به آن جا نرسیده باشد، معذالک مگس در آن جا وجود داشته باشد.

طلحک با سماجت گفت:

- محال است.

سلطان محمود پرسید:

- اگر چنین جایی پیدا شود چه می‌گوی؟

طلحک گفت:

- اگر چنین جایی پیدا شود هزار تازیانه به من

بزنند اما اگر من شرط را بر دم سلطان در باره من چه

معامله خواهند فرمود؟

سلطان محمود گفت:

- هزار دینار زره به تو خواهیم داد.

این شرط بین شاه و دلچک مقرر شد تا روزی

که در شکارگاه سلطان محمود و جمعی از همراهان به نقطه دوردستی رسیدند. محل دورافتاده و پرتی بود و احتمالاً تا به آن روز هیچ آدمیزادی به آن جا نرسیده بود. سلطان محمود عنان اسب خود را کشید و ایستاد، امرا و بزرگان و سایر همراهان شاه نیز چنین کردند، ناگهان تعدادی مگس پیدا شدند، سلطان محمود فوراً دلچک خود را صدا کرد و خطاب به او گفت:

- ببین این‌ها مگس هستند و حال این که اینجا محلی است که پای آدم به آن نرسیده است.

دلچک دربار سر را به سمت سلطان و همراهان گردانید و گفت:

- اگر شماها آدم نیستید من یک نفر لااقل خودم را آدمی و آدمیزاد می‌دانم!

سلطان محمود خندید و امر کرد هزار دیناری را که شرط بسته بودند به وی بپردازند.



صرف غذا همراه با موزیک زنده

تریا . صبحانه . نهار و شام



رستوران بین‌المللی

کافی تاک

KAFI TACK
International Restaurant

شبانه روزی ۲۴ ساعته
24 hours

نشانی: میدان آرژانتین - بهار بیهقی - جنب فرهنگسگاه شهروند
تلفن سفارشات و رزرو: ۸۷۵۲۳۴۴ - ۲۲۵۳۳۳۳۳ - ۸۷۳۴۶۰۳

